



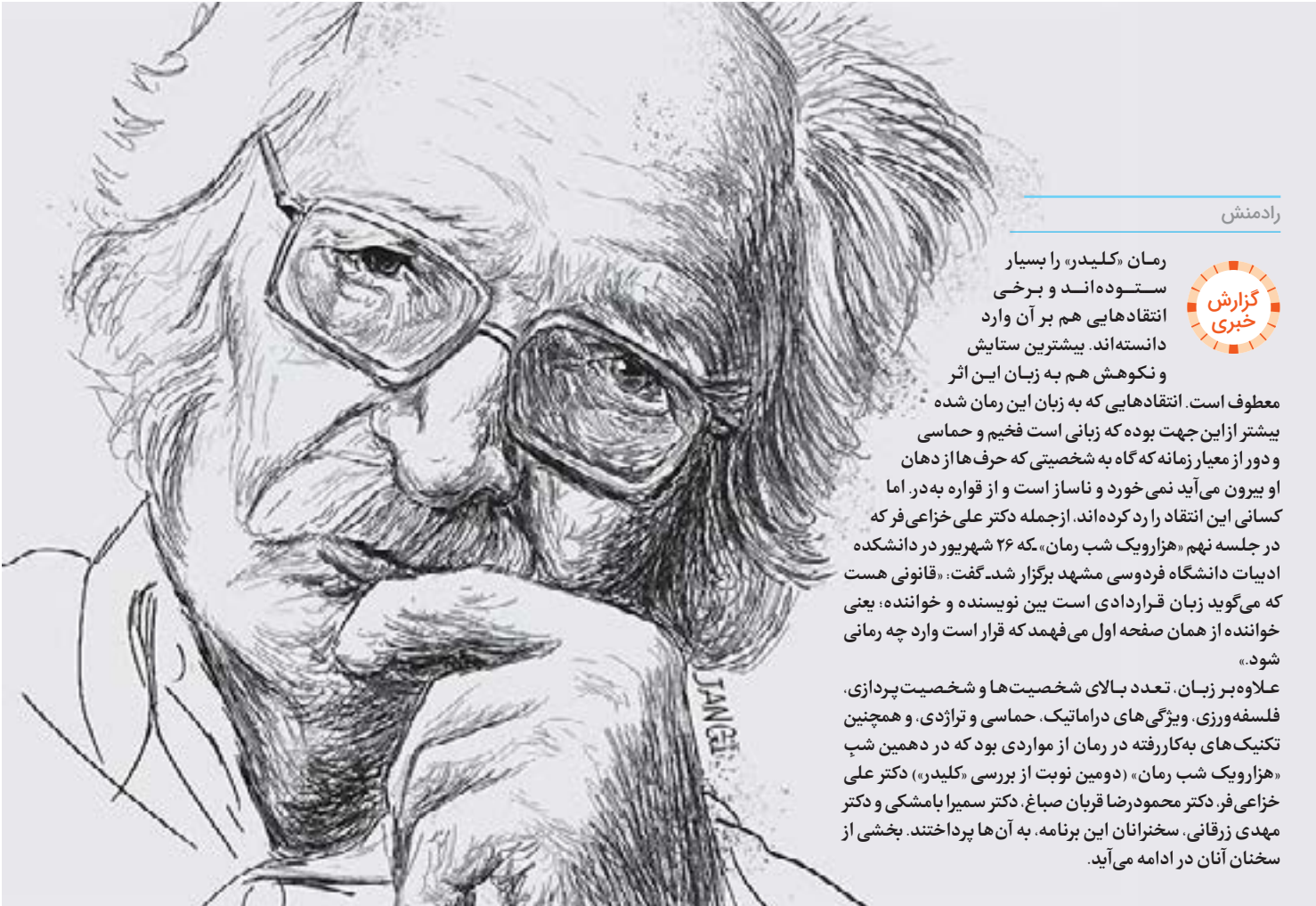
علی باقریان
۱- نه گشت زمانه بفرسایدش
نه آن رفیع و تیمار^{۱۱} بگزایدش^{۱۲}
۲- نه از جنبش آرام گیرد همی
نه چون ماتباهی پذیرد همی

۱- تیمار: اندوه. ۲- بگزایدش: به او گزند برساند. ۳- زهار: کاهش. ۴- یاقوت سرخ: سخت ترین و بهترین نوع یاقوت. ۵- چرخ کبود: آسمان نیلگون، که می گردد (به پندار پیشینیان). ۶- مطابق برخی باورهای ایرانی و اسلامی، آسمان ساخته از یاقوت سرخ است.

برای شنیدن این ابیات، کدروبه رو را اسکن کنید:

گزارشی از دهمین شب «هزارویک شب رمان» در دانشگاه فردوسی مشهد که به نقدوبررسی مهم ترین اثر محمود دولت آبادی اختصاص داشت

«کلیدر» شاهکار نثر معاصر فارسی است



رادمشن



رمان «کلیدر» را بسیار ستوده‌اند و برخی انتقادهایی هم بر آن وارد دانسته‌اند. بیشترین ستایش و نکوهش هم به زبان این اثر معطوف است. انتقادهایی که به زبان این رمان شده بیشتر ازاین جهت بوده که زبانی است فخم و حماسی و دور از معیار زمانه که گاه به شخصیتی که حرف‌ها از دهان او بیرون می آید نمی خورد و ناساز است و از قواره به‌در. اما کسانی این انتقاد را رد کرده‌اند. ازجمله دکتر علی خزاعی‌فر که در جلسه نهم «هزارویک شب رمان» که ۲۶ شهریور در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد، گفت: «قانونی هست که می‌گوید زبان قراردادی است بین نویسنده و خواننده؛ یعنی خواننده از همان صفحه اول می‌فهمد که قرار است وارد چه رمانی شود.»

علاوه‌بر زبان، تعدد بالای شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی، فلسفه‌ورزی، ویژگی‌های دراماتیک، حماسی و تراژدی، و همچنین تکنیک‌های به‌کاررفته در رمان از مواردی بود که در دهمین شب «هزارویک شب رمان» (دومین نوبت از بررسی «کلیدر» دکتر علی خزاعی‌فر، دکتر محمودرضا قربان صباغ، دکتر سمیرا بامشکی و دکتر مهدی زرقانی، سخنرانان این برنامه، به آن‌ها پرداختند. بخشی از سخنان آنان در ادامه می‌آید.

دکتر علی خزاعی‌فر،

مترجم، مدیرمسئول و سرد ریر فصلنامه «مترجم»

● جادوی زبان «کلیدر»



بحث من درباره زبان یا سبک «کلیدر» است، چون فکر می‌کنم آنچه اتفاق افتاده در زبان این اثر است، وقتی از متن ادبی صحبت می‌شود، از فرم و محتوا صحبت می‌شود. حالا این‌ها چه نسبتی باهم دارند بحث دیگری است. ولی سبک و زبان یکی از اجزای فرم است؛ اما فرم متن ادبی به سبک خلاصه نمی‌شود. در «کلیدر»، سبک یا زبان جلوه ای بیش‌ازحد نمایان دارد؛ یعنی این قدر زبان در «کلیدر» بارز است که سایر اجزای فرم و حتی محتوا را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

پس برجسته ترین جزء فرم در «کلیدر» سبک یا زبانش است. به‌طور خلاصه، سبک یعنی نحوه انتخاب یک کلمه ازبین «اکلمه مترادف و، بعد، ترکیب آن کلمه با سایر کلمات و ترتیب آن هادر جمله و انتخاب نوع و تنوع ساختارها و ریتم ساختارها؛ و همه این‌ها درمجموع به انتخاب برمی‌گردد که امری ذوقی است در زبان و درمجموع سبک را می‌سازد. به این دلیل که سبک مبنایی ذوقی و فردی دارد، همیشه شما می‌توانید سبکی را ببینید یا نه. همین داستان شورش گل محمد را می‌شود به سبک‌های دیگر هم نوشت، سبکی که به اندازه سبک دولت آبادی در «کلیدر» مصنوع یا کهنه‌گرا نباشد و زبان امروزی‌تر باشد و-به اصطلاح- به زبان معیار در روایت ادبی نزدیک‌تر باشد. ولی این چنین سبکی دیگر سبک دولت آبادی نیست.

اما سبک را نباید فقط یک امر ذوقی و فردی دانست، بلکه سبک نتیجه انتخاب‌های آگاهانه نویسنده در چهارچوبی فرهنگی، تاریخی و سیاسی و نتیجه تعامل نویسنده با سنت ادبی و قواعد ژانر هم هست. انتخاب‌های آگاهانه‌ای که آقای دولت آبادی در سطح سبک کرده به نظر من از این قرار است؛

۱- انتخاب زبانی بومی و متناسب با جغرافیا و فرهنگ داستان و به‌منظور آشناکردن خواننده با فرهنگ روستایی و عشایری توده‌ای از مردم که در داستان حضور دارند. ۲- ترکیب زبان بومی با زبانی که هم شاعرانه و سرشار از تصاویر حسی است و به داستان عمق عاطفی و حماسی می‌بخشد و هم

واقع‌گرایانه است و جزئیات زندگی روزمره را وفادارانه بازنمایی می‌کند.

پس هنر دولت آبادی در زمینه سبک این است که زبانی انتخاب کرده که ترکیبی است از زبان غنی محلی و زبان کهنه‌گرای شاعرانه. این دو چنان با مهارت باهم آمیخته‌اند که هم حس حماسی را القای کند و هم حس محلی بودن حماسه را، بدون اینکه این مجاورت حس نا هم زمانی یا ناجوری ایجاد کند؛ گفت‌وگوی افراد روستایی در کنار سبک ادبی‌راوی حس نا هم زمانی و عدم تجانس را ایجاد نمی‌کند؛ یعنی گفت‌وگو به سطح ادبیات ارتقا یافته است.

مقاله ای نوشته‌ام با عنوان «راز و منطق زبان جادویی کلیدر»، سز جادویی بودن زبان «کلیدر» در این نیست که زبان محاوره را با زبان ادبی ترکیب کرده است؛ نه زبان محاوره و نه زبان رسمی ادبی، هیچ‌کدام، جادویی نیستند-این جادو از ترکیب ایجاد شده است. نکته من اینجاست که هم زبان ادبی که در «کلیدر» به‌کار رفته یک زبان جادویی است و هم گفت‌وگوهای محاوره روستایی جادویی است. زبان رسمی «کلیدر»، که راوی به‌کار می‌برد، زبانی است که از نمونه‌های نثر فارسی در سده‌های چهارم و پنجم الهام گرفته شده است، و خود آقای دولت آبادی گفته است «من می‌خواستم به زبانی زیبا، استوار، پرشکوه و خیال انگیز بنویسم، زبانی به ژالای بیان عطار و استواری زبان نظام الملک و متانت و استحکام زبان بیهقی و روانی زبان ناصرخسرو»؛ یعنی کاملاً آگاهانه می‌خواسته ترکیبی از تمام این سبک‌ها داشته باشد. ولی نکته اینجاست که این زبان، به دلیل دوری از زمانه ما، هم در عرصه واژگان و هم در عرصه نحو و معنا، خود به‌خود اسرارآمیز شده و خاصیت آشنایی زدایی و جادویی یافته است. این زبان زیبایی‌ای دارد که در زبان امروزی ازدست رفته است، در نتیجه، هم از نظر فکری برانگیزنده است و هم از نظر احساسی خاطره انگیز. ما با این زبان خاطره داریم. زبان طرف خاطره‌های تاریخی است؛ و این زبان در تجربه‌ای که به خواندن منجر می‌شود به طرز دل‌نشینی هم آشنا و ناآشناست و هم نوستالژیک. از ترکیب این خاصیت هاست که آن حس جادویی ایجاد می‌شود. جادوی مضاعف آشنایی زدایی در تقریباً تمام جملات رمان از آغاز تا انتها هست.

دکتر محمودرضا قربان صباغ،

دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی



جلسه قبل جهت‌گیری‌های نامنصفانه ای نسبت به آقای دولت آبادی انجام شد. نقد درواقع توصیف است و تجویز نیست؛ ما نمی‌توانیم بگوییم تو بهتر است چه‌کار بکنی یا بهتر بود چه‌کار می‌کردی. ما اگر-به اصطلاح- به افتخار این اثر بلند می‌شویم و کف می‌زنیم، سؤال بعدی منتقد این است که چرا بلند می‌شویم و کف می‌زنیم. الکساندر پوپ مقاله‌ای دارد با عنوان «در باب نقد» که منظوم است، می‌گوید: «دشوار است که بگوییم آیا نقص در نگارش بیشتر در نویسنده ضعیف آشکاری می‌شود یا در قضاوت نادرست از این دو، نویسنده کم‌مایه خطرش کمتر است، زیرا ممکن است خواندن چنین اثری ملال‌انگیز باشد. اما قضاوت نادرست ما را به اشتباه می‌اندازد. هستند نویسندگانی که در نوشتن راه به خطا می‌روند. اما چه بسیارند افرادی که در نقد دچار لغزش می‌شوند! درازای هرنویسنده ناکارآمد، «نفر هستند که به اشتباه قضاوت می‌کنند. قضاوت افراد درباره یک اثر حکم

نادرست از این دو، نویسنده کم‌مایه خطرش کمتر است، زیرا ممکن است خواندن چنین اثری ملال‌انگیز باشد. اما قضاوت نادرست ما را به اشتباه می‌اندازد. هستند نویسندگانی که در نوشتن راه به خطا می‌روند. اما چه بسیارند افرادی که در نقد دچار لغزش می‌شوند! درازای هرنویسنده ناکارآمد، «نفر هستند که به اشتباه قضاوت می‌کنند. قضاوت افراد درباره یک اثر حکم

ساعت را دارد، هیچ یک دقیقاً یک زمان را نشان نمی‌دهد. اما هرکس به‌ساعت خودش اعتماد می‌کند. تیوغ واقعی درمیان شاعران کمیاب است؛ قضاوت صحیح به همان اندازه نایاب و نادر است.»

بحثی که پوپ می‌خواهد بکند این است که منتقدان به‌مراتب بیشتر اشتباه می‌کنند تا نویسنده‌ای که احتمالاً خطیی در کارش است. بین نقد و انتقاد باید تمایزی قائل شویم: نقد توصیف است، از جنس نقدی که دکتر خزاعی‌فر درباره زبان «کلیدر» انجام دادند، به‌ما نشان دادند که این زبان چه کیفیتی دارد و نگفتند که زبان نباید این‌طور باشد.

«کلیدر» ترکیبی است از حماسه، تراژدی، رمانس؛ هم رئالیستی است هم تذکره‌ای، هم زندگی‌نامه‌ای، هم تاریخی، هم روان‌شناسی و ... و به همین دلیل طیف وسیعی از نویسندگان به آن توجه می‌کنند و از آن

لذت می‌برند. تردستی دولت آبادی در امتزاج ژانرهاست. وقتی صحبت از رئالیسم می‌شود، شما هم می‌توانید رئالیسم سوسیالیستی را در آن ببینید، هم رئالیسم روان‌شناختی، هم بخش‌هایی از داستان‌های اقلیمی و هم رمان تاریخی را. یکی از ویژگی‌های زبانی که در بحث ماهیت رئال زبان «کلیدر» می‌شود به آن اشاره کرد؛ تکنیکی است که توصیف دقیق و نمایان دارد. این تکنیک در بلاغت برای اقناع طرف مقابل استفاده می‌شود؛ یعنی، وقتی شما توصیف بسیار دقیق و درستی ارائه می‌کنید، احتمال متقاعدکردن طرف مقابل به‌مراتب بیشتر می‌شود. این اتفاقی است که در رمان «کلیدر» به‌کرات می‌افتد، یکی دیگر از ویژگی‌های این تکنیک‌ها کندکردن سرعت وقایع در رمان است. کندکردن زمان و سرعت که به‌کرات در «کلیدر» اتفاق می‌افتد

تأثیر دراماتیک دارد. باعث می‌شود که شما تمایل پیدا کنید، وقتی این توصیفات به‌خصوص از ذهن یک شخصیت گفته می‌شود، با آن هم ذات‌پنداری کنید. ویژگی‌های رمانتیک هم بسیار زیاد دارد. شخصیتی مانند گل محمد هم داستان عشقی دارد، هم زبانش حماسی است، هم قهرمان تراژیک است و هم خطای تراژیک دارد.

تکنیکی در داستان استفاده می‌شود به نام 'free indirect discourse' که مخفف آن 'FID' است. یعنی بازنمایی سخن یا تفکر غیرمستقیم آزاد. یک طوری راوی داستان را روایت می‌کند که هم شما از نگاه تلافی این دواست که هم از نگاه راوی دارید داستان را می‌شنوید. این تکنیک باعث می‌شود که با شخصیت هم ذات‌پنداری کنید. راه هم ذات‌پنداری با مارال یا گل محمد همین است که شما از پشت چشم آن‌ها دارید اتفاق‌ها را می‌بینید. اینجاست که، وقتی راوی از زبانی فاخر برای بیان مکثونات شخصی ایلپاتی استفاده می‌کند، شخصی ایلپاتی را، مارال و گل محمد و ... را، از آن طبقه اجتماعی خودش ارتقا می‌دهد به سطحی بالاتر، به سطح یک شخصیت تراژیک، به سطح یک شخصیت حماسی. راز ارتقای شخصیت‌ها 'FID' است. همین مسئله باعث هم ذات‌پنداری با شخصیت‌ها می‌شود.

دکتر سمیرا بامشکی،

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

● مرزشکنی دولت آبادی به سبک مولوی



یک ایپرادی که بعضی منتقدان به زبان «کلیدر» وارد می‌کنند این است که در بعضی جاها آن سخنی که در دهان شخصیت می‌آید تناسبی با آن طبقه اجتماعی‌اش ندارد. در قسمت‌هایی از اثر، راوی با شخصیت‌های خودش وارد گفت‌وگو می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند؛ ما گاهی به اشتباه این تعامل را بیرون زدن از چارچوب داستان‌گویی برداشت می‌کنیم. این اصلاً اشتباه نیست، بلکه نقطه قوت داستان‌گویی «کلیدر» است و تکنیک و شگردی است که در فارسی به «مرزشکنی» یا «تداخل سطوح روایی» ترجمه‌اش می‌کنیم.

مرزشکنی انواعی دارد. در «کلیدر»، قسمتی که راوی بیرون داستانی از سطح خودش وارد سطح روایت داستانی می‌شود و با کاراکتر ارتباط برقرار می‌کند و او را خطاب قرار می‌دهد، این قسمت‌ها مرزشکنی است و ساختار خاصی ایجاد می‌کند. این نکته هم در «مثنوی» و هم در رمان‌های پسامدرن هست. «کلیدر» و «مثنوی» هیچ‌کدام پسامدرن نیستند، اما این تکنیک را به دلایلی استفاده می‌کنند. دلیل اصلی‌اش زنده‌دانستن شخصیت‌های خاص آن است. شخصیت‌هایی که نویسنده خیلی با آن‌ها همدلی دارد و دوستانشان می‌دارد. در «مثنوی»، مولوی گاهی درمیانه روایت‌گری جریان سخن را تعطیل می‌کند و با برخی شخصیت‌ها که نماینده انسان کامل هستند، مثل ایاز، سلیمان و چند شخصیت دیگر، وارد صحبت می‌شود.

در مصاحبه‌ای خواندم که آقای دولت آبادی در این باره گفته است: «در پاره‌ای از جاها که می‌بینید خود به میدان آمدم، آن سماع من است و هیچ گریزی از آن نبوده است و این وجود و حال، اگر فراتر است از متر اندازه‌گیری تکنیسین‌های قصه‌نویسی، گمان می‌کنم ایشان باید در لایتغیر بودن متر اندازه‌گیری خود دچار تردید شوند، نه من، چون من آمده‌ام تا تمام قواعد و قالب‌های خشک را بشکنم، و شکنده‌ام. در هر حال، به نظر خودم، حضور نویسنده در 'کلیدر' یک شیوه است و این چیزی که خودم بعد از نوشتن دریافتم، و آن مربوط می‌شود به بیش از حد عجین بودن من با آن محیط و قهرمان‌هایش؛ بیش از پانزده سال زندگی ذهنی و روحی داشتن با چهره‌هایی که من عمیقاً دوستانشان می‌داشتم و دارم هم مرا به صورت یکی از آن‌ها درآورده بود، و به‌گمان خودم این پیشامد خیر و خوشایندی بوده است در دست یافتن به یک شیوه و شگرد که به‌گمانم فقط 'کلیدر' ظرفیت آن را داشته است. جاهایی هست که مستقیم یا غیرمستقیم با ماه درویش صحبت می‌کنم، جاهایی هست که با گل محمد صحبت می‌کنم، جاهایی هست که مستقیم یا غیرمستقیم با ماه درویش صحبت می‌کنم، جاهایی هست که با عباس‌جان، و این حضور، از نظر خودم، آن شب بر زیور چه گذشت، شما از مارال متغیر می‌شوید؛ از همان مارالی که تا چند دقیقه پیش خوششان می‌آمد و با او احساس هم ذات‌پنداری می‌کردید. این قدرت نویسنده است که می‌تواند این‌طور شخصیت خلق کند، شخصیت‌های متعدد و فراوانی که مال دولت آبادی هستند. آدم‌های جهان «کلیدر» آدم‌های یک رویه و ساده‌ای نیستند، طراحی‌های بسیار پیچیده‌ای دارند و دولت آبادی در طراحی‌های آن‌ها موفق عمل کرده و پیچیدگی‌های اضلاع وجودی آدمی را به‌تصویر کشیده است. خیلی‌ای ما، اگر در آستانه مارال بودن قرار بگیریم، همان کار را می‌کنیم که الان از او ایراد می‌گیریم؛ خیلی‌ای ما، اگر در آستانه گل محمد بودن قرار بگیریم، همان کار را می‌کنیم که او کرد.

دکتر مهدی زرقانی،

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

● «کلیدر»، محل تلاقی رمان و قصه

برآن باور هستیم که «کلیدر» نه رمان است و نه قصه، و در نقطه تلاقی این دواست که ژانر تازه‌ای را پدید آورده که من اسمش را می‌گذارم «رماقصه». به نظر من، این رمان عظمتش در این است که بهترین نماینده تلاقی دو سنت است؛ سنت قصه کلاسیک فارسی و سنت رمان غربی.

این اثر شاهکار نثر معاصر فارسی است. در داستان نویسان معاصر، از جهت زبان، کسی به‌گرد این کتاب هم نمی‌رسد. اصلاً قدرت زبانی این متن اعجاب‌آور است. تقریباً همه هویت «کلیدر» در قالب زبان و کدهای زبانی است. دولت آبادی توانسته زبانی پیدا کند که پانزده سال مشاقه ذهنی و روحی‌اش را تعین ببخشد.

به نظر من، مسئله فلسفه‌ورزی‌دن دولت آبادی چیزی است که کمتر به آن توجه شده است. دکتر امیر نصری، در نشست «رمان به مثابه فلسفه»، نکته جالبی مطرح کرد؛ گفت رمان یک جور فلسفه‌ورزی‌دن است. هم نویسنده که رمان را می‌نویسد یک جور فلسفه‌ورزی می‌کند و هم شما که رمان را می‌خوانید فلسفه‌ورزی می‌کنید. لازم نیست در رمان دنبال یک فلسفه خاص این سینایی یا هایدگری بگردید، نه، منظور فلسفه به معنای عمومی کلمه است، نوعی نگاه به هستی داشتن، تفسیر خاص از هستی کردن؛ به این معنا فلسفه‌ورزی‌دن است. به نظر من، دولت آبادی در این اثر و در این ژانر دارد به بهترین صورت ممکن فلسفه‌ورزی می‌کند. دولت آبادی خالق جهان این اثر است. او هیچ تقلیدی به‌منظور فلسفه‌ورزی ندارد. برای نویسنده اصلاً مهم نیست که در بیرون از جهان متن گل محمد یاغی هست یا نیست یا چند زن داشته است؛ او جهانی را خلق کرده به نام «جهان متن». در این جهان شخصیت خلق کرده است. آفرینشگر است؛ مانند خدا، رفتار می‌کند. گل محمد و مارال را آفریده است. شخصیت‌ها را باید این‌طور نگاه کنیم. هرکدام از شخصیت‌ها فلسفه خودشان را دارند؛ مثلاً، خان عمو تمام رفتارهایش از اول تا آخر در یک دستگاه فلسفی هستند که آدم یاد خیام می‌افتد. مارال مارال است و فلسفه خودش را برای هستی دارد. این رمان به‌نظم روایت توأمان عشق و خشونت است؛ یعنی، اگر بخوایم مفهوم عشق و خشونت را د فرمی هنری قرار بدهیم، «کلیدر» یکی از بهترین مثال‌ها برای نشان دادن فرم مفهوم عشق و خشونت است. و آیا انسان چیزی جز تلیفقی این دو سازه‌ناماز، یعنی عشق و خشونت، است؟ و در این داستان زنان نماینده نیمه عاشقانه شخصیت انسانی هستند و مردان بیشتر نیمه خشونت شخصیت انسانی را نشان می‌دهند و دولت آبادی موفق شده این کار را بکند. عاشقان این قصه زنان هستند که فداکاری می‌کنند؛ زنان هستند که خطر را به جان می‌خرند و پای عشق و زندگی‌شان می‌مانند.

ویژگی دیگر این اثر تنوع لایه‌های شخصیتی است؛ بلقیس هم مادر است و خودخواه و هم دیگرخواه، مارال هم خودخواه است و هم دیگرخواه، زیور هم خودخواه است و هم دیگرخواه، گل محمد و دیگران هم. دولت آبادی موفق شده لایه‌های عمیق شخصیتی را در درون جان‌ها ما بنشاند. وقتی شروع می‌کنیم به زندگی‌کردن با شخصیت‌های این داستان، قشنگ حضور و وجود آن‌ها را حس می‌شویم. برای نمونه، وقتی همراه مارال می‌شوید، شما جایی احساس می‌کنید رابطه مارال و گل محمد چقدر شیرین پیش می‌رود و می‌خواهید داستان را بدون زیور تصور کنید، اما، وقتی که روایت به سمت زیور برمی‌گردد و راوی وارد جهان زیور می‌شود و می‌گوید آن شب بر زیور چه گذشت، شما از مارال متغیر می‌شوید؛ از همان مارالی که تا چند دقیقه پیش خوششان می‌آمد و با او احساس هم ذات‌پنداری می‌کردید. این قدرت نویسنده است که می‌تواند این‌طور شخصیت خلق کند، شخصیت‌های متعدد و فراوانی که مال دولت آبادی هستند. آدم‌های جهان «کلیدر» آدم‌های یک رویه و ساده‌ای نیستند، طراحی‌های بسیار پیچیده‌ای دارند و دولت آبادی در طراحی‌های آن‌ها موفق عمل کرده و پیچیدگی‌های اضلاع وجودی آدمی را به‌تصویر کشیده است. خیلی‌ای ما، اگر در آستانه مارال بودن قرار بگیریم، همان کار را می‌کنیم که الان از او ایراد می‌گیریم؛ خیلی‌ای ما، اگر در آستانه گل محمد بودن قرار بگیریم، همان کار را می‌کنیم که او کرد.



برای خواندن قسمت نخست، اسکن روبه‌رو را